[illegible] الشمسه ۲ بار [illegible] [illegible]

الف [illegible]

[illegible] ۲ [illegible]

[illegible] کاه یکبار ۲ روز [illegible]

[illegible] الف ۲ [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
هو الکافی نجوم

نجوم

رساله بدیع الحدیث

بیضا را میدانند
و صرف

عالم که بسیط است هزده نوع است نه فلک چهار عنصر که آتش باشد که عناصر ارکان آتش
و هوا و آب و خاک باشد و سه موالید که عبارت از جمادات و حیوانات و نباتات
باشد و یکی دیگر عقل و دیگری نفس جماد است که مرکب باشد از عناصر اربع و صورت
نوعیه با آن اضافه سلاسل از جمله حظ ترکیب و نبات است که مرکب سلاسل
باشد از عناصر اربعه و صورت نوعیه با آن اضافه سلاسل از جمله حظ ترکیب
و نمو و تولید مثل هم داشته باشد و حیوانات است که مرکب سلاسل از عناصر اربعه
و صورت نوعیه با آن اضافه سلاسل از جمله حظ ترکیب و نمو هم داشته باشد
و تولید مثل هم داشته باشد و متحرک بالاراده هم باشد

حکم کردن بباران

حکم باران اگر کنی بصواب

عطارد زحل و قمر
سلطان سنبله مشتری عقرب
سه نوبت پنج اگر است فتح الباب

شمس زحل مشتری زهره مریخ

و عقل است که در تدبیر و تصرف احتیاج بالبیت بدن نداشته باشد
نداشته باشد و نفس است که در تدبیر و تصرف احتیاج بالبیت
بدن داشته باشد و از جمله سابق هزده عالم دو تا از آنها که عقل و نفس است
روحانی است و بعضی دیگر جسمانی و از جمله نه فلک هفت فلک مخصوص کواکب
سبعه سیاره است که مرکوز در آن میباشند و حرکت هر یک از آنها خلاف
حرکت فلک آن دیگر میباشد و فلک دیگر هشتم که ثوابت در آن است
و فلک نهم فلک اطلس است که ساده است از کواکب

فصل در تحقیق معنی کبیسه بدان که کبیسه در لغة مشتق از کبس است
که بمعنی جمع است و چون سبب این در جمع کسور است باین جهة
اورا کبیسه یعنی مجتمعه گویند و تحقیق این بر وجه تفصیل ان است
که شمس دوره فلک را در سیصد و شصت و پنج روز و قدری تمام
می نماید و قمر دوازده دوره را در سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعة
و چهل و هشت دقیقه طی می نماید پس دوازده ماه در سیصد و پنجاه و چهار روز
یکماه سی و یکماه بیست و نه میشود و ان هشت ساعة و چهل و هشت دقیقه
سال بسال جمع می نمایند تا از نصف شبانروز متجاوز میشود
ان سال یکروز به سیصد و پنجاه و چهار روز می افزایند و ان روز را
بذو الحجه می دهند و ان سال را کبیسه می گویند و کسر ان سال

از سالی دیگر

از سالی دیگر میدهند و باز کسور را جمع می نمایند تا باز از نصف میگذرد
باز ان را بذو الحجه میدهند و علی هذا القیاس همچنانکه از جدول
معلوم میشود پس در سی سال یازده روز تمام میشود که بذو الحجه
میدهند و ان یازده سال را کبیسه میگویند و فهم ان موقوف
بر رؤیت جدول است اما بیان انکه یازده روز از هشت ساعة
و چهل و هشت دقیقه در عرض سی سال حاصل میشود ان است که موافق
ضرب اول سی را در هشت ساعة ضرب مینمایند باین طریق
که سی را برسم خود یعنی ۳۰ بر میگردانند بعد ۳۰ را در هشت
ضرب مینمایند بیست و چهار میشود بعد مراتب مضروب و مضروب فیه را
ملاحظه مینمایند هشت در مرتبه احاد است و ان یکمرتبه است
و سی که بر گردیده در مرتبه عشرات است و ان در مرتبه دوم است
هر دو جمع میشوند سه مرتبه که مرتبه مأت است مرتبه مأت سی را
ساقط می نمایند مرتبه عشرات باقی می ماند بیست و چهار را بسط عشرات
میدهند دویست و چهل می شود یعنی واحد را ده عدد حساب می نمایند

تحقیق یازده روز از هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه

۸ ۳۰
۲۰۴

۲۰ ۴۰

بعد ازان حرکت وخیل را برایام ویل قسمت بعض ده روز دیگر می‌ماند
چراکه شبانروزی بیست وچهار ساعت است ده بیست وچهار بیست ۲۰
می‌شود وده چهار حاصل ۴۰ بعد ازان سی حاصل شصت دقیقه باقی ماند
سی دقیقه که نیم ساعت است با نیم ساعت می‌شود وسی با نیم
دقیقه که ربع ساعت است هفت ساعت ونیم مجموع بیست ودو ساعت ۲۲
ونیم وسی وسه دقیقه می‌شود ثلث دقیقه ان یک ساعت
وسی دقیقه او نیم ساعت ان اهم یک ساعت ونیم مجموع بیست وچهار
ساعت اینهم یکروز مجموع ماه روز شد وگذشت که چون محرم
سی حساب باشد صفر بیست نه ربیع الاول سی ربیع الاخر
بیست نه براین قیاس تا دوازده ماه چون ذی حجه که در اخر است
بیست ونه می‌شود با حساب یکروز دیگر ذی حجه زیاده ودر سی
سال ذی حجه یازده بار سی تمام می‌شود الله اعلم

## در تحقیق ظهور واختفای کواکب

ظهور کواکب عبارت است از رؤیت ایشان یا درکنار افق شرقی
یا غربی یا در وسط السماء در اول شب یا در وسط شب یا در اخر شب

دخفا

دخفا عبارت است از عدم رؤیت کواکب بر وجه مذکور وسبب ان
مقارنه با افتاب است یا در تحت شعاع ان چه کوکب در حین مقارنه
با افتاب که در قمر احتجاق نامیده می‌شود در خمسه متحیره که عبارت
از زهره وعطارد ومریخ ومشتری وزحل باشد با سم احتراق
با افتاب طلوع در روز می‌نماید وهمچنان در یوم غروب می‌نماید
وهمچنان هرگاه در تحت شعاع شمس باشد با نیم جهت بعد از غروب
شمس شعاع شمس مانع از رؤیت کوکب است تا کوکب غروب
نماید وهمچنان هرگاه در تحت شعاع شمس باشد در جانب
مشرق وهنگام شعاع افتاب طلوع می‌نماید بنابر مرئی نشود

## اما ظهور واختفای زهره وعطارد بغیر ظهور واختفای مریخ ومشتری وزحل است

در تحقیق این مطلب بر وجه تفصیل این است که چون زهره وعطارد
از افتاب سریع السیر ترند پس احتراق هم از سمت مشرق وهم از سمت
مغرب می‌باشند بجهت انکه هرگاه ایشان مستقیم باشند
در بروج پیشتر از افتاب می‌باشند مثلا افتاب که در برج
اسد باشد ایشان در سنبله می‌باشند چون فلک اعظم

دفعه نیمه بحسب تعلق باب سیر ... بجهت ... است ... ودر وقوف ... بجهت ... ایشان ...

افتاب را با اسد بخلاف توالی در مغرب مخفی می نماید برج سنبله
چون متصل باسد است در مغرب بعد از غروب افتاب
پیدا می شود و زهره و عطارد در ان برج محسوس می شوند
تا بعد از دو ساعت تخمینا غروب می نمایند همچنانکه حالی زهره
در برج سنبله است و افتاب در اسد افتاب با اسد غروب
می نماید و زهره در کمال جلوه در سمت مغرب است تا بعد از
دو ساعت تخمینا غروب می نماید هنگاه محقق شد پس بدان
که در صورت مذکوره هنگاه زهره بنای رجعت را گذاشت
رو بافتاب بر میگردد و ببرج اسد تا تحت شعاع افتاب
می شود یکدفعه بعد از غروب افتاب با وصف اینکه در هر
غروب مرئی می شد دیگر زهره پیدا نشود و این خفا از برای
ان مستمر است تا از تحت شعاع بمقارنه برسد و همچنین
در رجعت است تا از مقارنه گذشته پس پس میرود تا از برج
اسد ببرج سرطان مثلا میرود پس قبل از انکه فلک اعظم
برج اسد را با افتاب از مشرق برون بیاورد برج سرطان را
بر ضمن طلوع اورد و زهره پیدا شود چرا که مفروض این است

که

که بسبب رجوع در برج سرطان امد و این معنی ظهور زهره است
در مشرق که در حاشیه دست راست تقویم می نویسند بعد از انکه
رجعت او تمام شد چندگاهی مقیم میگردد و بعد از اقامه باز
مستقیم می شود یعنی بتوالی از برج سرطان دو دفعه رو باسد
میرود اگر افتاب در اسد و اگر در سنبله باشد چون سیر او اکثر است
از افتاب لامحاله با او خواهد رسید پس بنا بر این چندگاهی
که زهره را قبل از طلوع افتاب در سمت مشرق می دیدیم
همانکه تحت شعاع شمس از سمت مشرق میرسد دیگر مرئی نشود
تا بسبب استقامه بحد مقارنه میرسد و از حد مقارنه از شعاع
افتاب هم بتوالی برجوع بیرون میرود مثلا افتاب در سنبله است
او بمیزان منتقل می شود چون فلک اعظم افتاب را با برج سنبله
بخلاف توالی در مغرب غروب میدهد برج میزان بعد از
غروب افتاب در سمت مغرب باقی می ماند زهره در انجا ظاهر می شود
بعد از ان که مدتی مخفی بود و این معنی این عبارت است که بازدید حاشیه
دست راست تقویم می نویسند ظهور زهره در غروب و جای عطارد
بعینه جای زهره است بدون تفاوت اما حال مریخ
و مشتری و زحل در ظهور و اختفاء بدین نحو است

که چون آفتاب از آنها بسیار بزرگتر است چنانکه قبل معلوم شد
پس اگر اینها مثلا در برج سنبله باشند و آفتاب در برج اسد بوده باشد
آفتاب چون در برج اسد بسبب حرکت فلک اعظم با برج اسد در مغرب
غروب کند برج سنبله بسبب اتصال با برج اسد در حوالی افق
باقی می‌مانند و اینها چون در برج مذکور که سنبله بوده باشد
فرض شده بود بعد از غروب آفتاب پیدا است لکن آفتاب بسبب
سرعت سیر نسبت باینها برج اسد را طی نموده بجوار برج سنبله
که اینها در وی اند می‌آید پس اینها در ملکت شعاع شمس مختفی
می‌شوند پس اینها بعد از مدتها که بعد از غروب آفتاب دیده می‌شدند
مختفی می‌شوند تا بحرکت آفتاب مقارنه اینها با آفتاب حاصل
می‌شود و بعد از آفتاب بحرکت خود بسبب سرعت از حد مقارنه گذشته
اینها را گذاشته میرود تا از برج سنبله داخل میزان می‌شود
اینها در عقب آفتاب در برج سنبله می‌مانند و قبل از اینکه
فلک اعظم برج میزان را با آفتاب از مشرق بیرون می‌آورد
اول سنبله را بیرون می‌آورد و چون اینها در برج سنبله
می‌باشند ظاهر می‌شوند در جانب مشرق بعد از مدتها که در مغرب

مختفی

مختفی شده بودند و این معنی آن عبارت است که در تقویم در جاسم
درج است می‌نویسند که ظهور مریخ یا مشتری مثلا در جانب
مشرق و دیگر اینها در عقب آفتاب می‌مانند تا آفتاب بحرکت خاصه
خود در دوره دیگر باینها برسد تا باز در مغرب مختفی شوند
پس این کواکب یعنی مشتری و مریخ و زحل هرگز خفاء در مشرق
ندارند بخلاف زهره و عطارد که هم خفای مشرقی دارند
و هم خفاء مغربی چنانکه گذشت **در تحقیق الاوج والحضیض**
بدان که اوج کواکب عبارت است از دوری کواکب از مرکز عالم که ارض بوده
باشد و حضیض عبارت است از نزدیکی کواکب بمرکز عالم و سبب قرب و بعد
کواکب از ارض که مرکز عالم است این است که چون کوکب مرکوز است
در فلکی که مرکز او خارج از مرکز عالم است پس هرگاه در اوج این فلک
خارج مرکز بوده باشد نهایة بعد را بمرکز عالم دارد و هرگاه در حضیض فلک
خارج مرکز بوده باشد نهایة قرب را بمرکز عالم دارد و همچنین که از ملاحظه این
جدول معلوم میشود و این است صورت فلک ممثل و خارج مرکز که شمس
که دوری مرکوز است و قیاس حال سایر کواکب را از روی آن نمایند

اما تحقیق طلوع منازل بدین وجه است

که چون بیست هشت منزل میباشد بعضی خط فلک را که بدوازده قسمت
کرده اند و هر قسمت را برج می نامند مجموع دوازده برج را به بیست
هشت قسمت کرده اند که قمر هر روز یک منزل را طی می نماید و اسماء
ان منازل بدین وجه است شرطین بطین ثریا دبران هقعه
هنعه ذراع نثره طرفه زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا قلبا اکلیل
شوله نعایم بلده ذابح بلع سعود اخبیه مقدم موخر رشا جبهه که انها را
در حاشیه تقویم می نویسند و شمس در هر سیزده روز یک منزل را
طی نماید و همیشه اوقات سه منزل از منازل مذکور مختفی است یکی
بسبب انکه شمس در اوست دیگری بسبب شعاع شمس از سمت

مشرق

مشرق و یکی از سمت مغرب چون سیزده روز گذشت شمس منتقل
بمنزل دیگر میشود متوالی بروج رو بسمت مغرب این منزل که عصر بعد
از غروب افتاب ظاهر می شود الحال در شعاع شمس مختفی میشود بعد
شوله را بعد از ان که شمس غروب می شود می دیدیم الحال شعاع
مانع از رؤیت اوست اما زبانا که مختفی بود قبل از طلوع افتاب
طلوع می نماید و همچنین بعد از سیزده روز دیگر نعایم که در سمت
مغرب پیدا بود مختفی میشود و قلب که مختفی بود قبل از طلوع افتاب
ظاهر میشود و علی هذا القیاس و این معنی این عبارت است
که بر حاشیه دست راست تقویم می نویسند طلوع زبانا و
طلوع قلب مثلا و مدت سیزده روز تفاوت طلوع منزلی است
تا منزل دیگر اما صبح و شفق یعنی شفق افتاب بعد از صبح
تحقیق ان این است که صبح صادق عبارت از روشنی است
که بعرض در افق ظاهر می شود که وقت نماز صبح است و این تا وقت
تیغ افتاب در افق ولایت که نماز صبح و صباح بود متفاوت است
ساعات و دقایق ان تفاوت را در حاشیه تقویم می نویسند

همچنانکه متفحص می‌شود از ملاحظهٔ کنار تقویم در تحقیق معرفت ست

بدانکه حکمای اهل نجوم از اجتماع نیرین نحوست یافته‌اند و این

را بدوازده ساعت یافته‌اند بعد از آن دیده‌اند که نحوست

برطرف شده بعد از سه روز باز این نحوست را یافته‌اند

از اینجا فهمیده‌اند که این دوازده ساعت بکواکب منقسم می‌شود

همین که بدوازده ساعت رسد شمس رسید باز نحوست دارد

باین جهة از ست نام نهاده‌اند چه ست در لغت هندی نحس [illegible] است

وصورت حصر بدین وجه است ۵ ست

رصد زهره ۱۲ بعد از لیست ۱۲

رصد عطارد ۱۲ رصد قمر ۱۲ رصد زحل ۱۲ رصد مشتری ۱۲ رصد مریخ ۱۲

رصد شمس که ست است ۱۲ و برین قیاس تا باجتماع دیگر برسد

قسمت را ارشن میگیرند تحقیق شرف و هبوط و معنی اول شرف

و اخر شرف بدانکه شرف کوکب نهایة خوبی جای اوست

و حکمای اهل النجوم از برای هر یک از سبعه سیاره که آن قمر

و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل است نهایة خوبی

جای در بروج اثنی عشر یافته‌اند و از منجملی در این شعر

صبط

---

صبط فرموده اند

قمر بیت ... درجه ... مشتری در سرطان ... زحل در میزان ...

فسلو کانج ... ۲۱ ... ۱۸ ...

خط کح سصیط ۲۶ ... ۱۶ ... درجه

شمس حمل ... عطارد ... سنبله

هیا کن ده ۱۵ ... راج اسیح ...

۲۷ درجه عطارد در سنبله

اما تحقیق اول شرف و اخر شرف قمر چون شرع کرد از آن ...

تا رسیدن آن بسیم درجه ثور که خانه شرف اوست

بزودی میگذرد دیگر فرصت نمیدهد که اول شرف و اخر شرف

بجهة او بنویسند بخلاف سایر کواکب چه زهره و عطارد

و شمس بقدر یکشبانه روز تخمینا در درجه شرف خود که قبل

ازین مذکور شد توقف می‌نماید باین جهة اول شرف

و آخر شرف مقصور می‌شود باین وجه اول شرف عطارد مثلا ط

آخر شرف عطارد [illegible] و همچنین مریخ و مشتری و زحل مثلا توقف

ایشان در درجه شرف بیش از عطارد و شمس و زهره است

بآن تقویم مدتش در درجه شرف می‌مانند همچنانکه از ملاحظه
جدول تقویم معلوم می‌شود **در تحقیق مقدار مدة طلوع و غروب**
**بروج** بدانکه بروج اثنا عشر یعنی حمل و ثور و جوزا و سرطان
و اسد و سنبله و میزان و عقرب و حوت مقدار طلوع
اینها بتمامه از دایره افق متفاوت است چه حمل
از جای طلوع تا وقت تمام طالع شود یک ساعت و بیست دقیقه است
و همچنین حوت در این مقدار با حمل مساویست و ثور از جای
طلوع تا تمام طلوع و همچنین دلو هر کدام یک ساعت و نیم می‌کشند
و جوزا و جدی دو ساعت و سرطان و قوس دو ساعت و بیست دقیقه
و اسد و عقرب هم دو ساعت و بیست دقیقه و سنبله و میزان
دو ساعت و نیم منجمین بجهت سهولت این را نظم آورده‌اند
طلوع برج ساعاتش مفصل گویم و مجمل صبا لک ٢١
حمل با حوت
ای ال بطب ٢١ دو ساعه جحک ٢٢ دن

الف ثور دلو الف ساعه ل دقیقه — ب جوزا جدی — ب سرطان ح قوس بساعة کاف دقیقه — اسد ع عقرب

ب عط کاف دقیقه

٢٢ ٣٢

بك هو بل و هر برجی که طالع شود هفتم آن برج غارب است
سنبله را و میزان
و آن را سابع هم گویند و چهارم آن که در دایره نصف النهار است
از تحت الارض و دهم آن در دایره نصف النهار است
او را رابع گویند
از فوق الارض او را عاشر گویند و این چهار برج را وتد
گویند و آنچه در پهلوی او تاد است مایل الوتد گویند و آنچه
در پهلوی مایل الوتد است زایل الوتد گویند مثلا چون
حمل طالع باشد میزان غارب است و سرطان تحت الارض است
و جدی فوق الارض است و ثور که پهلوی حمل است و عقرب
که پهلوی میزان است و اسد که پهلوی سرطان است و دلو
که پهلوی جدی است مایل الوتد می‌گویند و جوزا و قوس و سنبله
و حوت زایل الوتد اند والله اعلم

**واما نصف النهار** دایره عظیمه ایست که از قطبین

معدل النهار میگذرد یعنی قطب شمالی که جدی در حوالی اوست

و یک قطب جنوب که درین ولایت بقدر ارتفاع قطب شمالی

منحط و مخفی است و این دایره با دایره افق افلاک را بچهار قسم

مساوی کنند یعنی نصف ظاهر دو حصه و نصف مخفی دو حصه میشود

و افتاب چون بدایره نصف النهار رسید ابتدای ظهر است

و وقت وصول افتاب بدایره نصف النهار از دایره هندیه

معلوم میشود و طریق دایره هندیه ان است که در سطح

مساوی دایره میکشند و در مرکز دایره جسم مخروطی

به ترکیب قندی در مرکز که بقدر ربع قطر دایره بوده باشد در مرکز

دایره نصب می نمایند بحیثیتی که وسط میان ان ترکیب قند

بر نقطه که مرکز دایره باشد واقع شود و قطر دایره خطی است که از

مرکز دایره بران خط عمودی که محیط دایره باشد از هر طرف



برسد و انجسم مخروطی را شاخص می نامند بعد که نصب شد بحیثیتی

که میل بهیچ طرف نداشته باشد و علامت مثل شاخص بطرفی از محیط

دایره مایل معلوم می شود که خط از سر شاخص میکشند تا بمحیط

دایره از هر طرف که مساوی شد علامت ان است که میل بهیچ

طرف ندارد و بعد افتاب که از سمت مشرق طالع شد

سایه ان شاخص از دایره رو بسمت مغرب بیرون و از دایره

بیرون می افتد و هر چه افتاب بالا می اید ان سایه که از دایره

بیرون رفته کوتاه گردیده رو بسمت دایره می ناید باید ملاحظه

شود که از چه موضع از محیط داخل میشود ان موضع را نشان

نمایند بعد که افتاب بالا امد تمام در رو بسمت مغرب نمود

سایه شاخص رو بمشرق می نماید و بار ملاحظه نما که از چه موضع

از دایره بیرون میرود انرا هم نشان نمایند بعد نصف دایره

از سمت شمالی از نشان دخول و خروج دو حصه نموده از وسط

ان نشان خطی تا باصل شاخص کشند هر وقت افتاب

بدایرهٔ نصف النهار میرسد سایهٔ شاخص بان خط
خواهد رسید اول ظهر خواهد بود چنانکه محقق میشود
دریں شکل

در تحقیق عرض وطول کواکب اما طول کواکب عبارت است
از دوری ابتدا از اول حمل مثلا کوکبی که در دهم درجه ثور بوده
باشد از اول حمل چهل درجه طول دارد چه حمل سی درجه است
و ده درجه هم ثور و علی هذا القیاس اما عرض کوکب
عبارت است از دوری کوکب از منطقة البروج مثلا قمر
چون مدار او بر محاذی منطقة البروج نیست پس گاهی بر شمال
منطقة البروج است وگاهی بر جنوب منطقة البروج است
این دوری را عرض کوکب در اینجا عرض قمر است
و همچنین عطارد بر نفس منطقة البروج حرکت نمیکند
گاهی بر شمال منطقة البروج وگاهی بر جنوب این دوری را

عرض

عرض عطارد میگویند و همچنین است حال زهره اما شمس عرض ندارد
بعلت آنکه گفتیم عرض کوکب دوری از منطقة البروج است و شمس
در فلک خود محاذی منطقة البروج حرکت میکند و مریخ و مشتری
و زحل هم عرض دارند و عرض ایشان در رسالهٔ مفصل مضبوط است

## تحقیق طالع وقت

بدان که در تعیین ساعة مدخلیت تام در طالع وقت ان شغل
از بروج دارد یعنی که در وقت ان کار ملاحظه باید که چه برج
طالع است و بعد از ان بداند که هر برجی چند ساعت طلوع
می نماید و در روز از طلوع افتاب که درجه برج است استنباط
می توان کرد مثلا چهار ساعت از روز گذشته و افتاب
امروز داخل سنبله شده برج سنبله دو ساعت و نیم تمام او طالع شده
باقی میماند یک ساعت و نیم معلوم است که بقدر دو ثلث از میزان
طالع شده و چون میزان خانه زهره است بجهة بسیاری از امور
خصوص امر تزویج و شادی و رخت بریدن و پوشیدن
و علی هذا القیاس و اگر شب باشد ملاحظه کنند که افتاب

درجه برج است چون افتاب بان برج غروب کرد
هفتم ان طالع است بعد از ان ملاحظه باید که چند
ساعة از شب گذشته استقبال باید مثلا شش ساعة
از شب گذشته و افتاب در اخر سنبله است پس در وقت
غروب افتاب حوت طالع است بتمام چون سنبله
بتمام مفروض بود که غروب کرد بعد از حوت حمل
طالع میشود یک ساعت بیست دقیقه و ثور یک ساعت هم
این سه ساعت و ده دقیقه کم بعد از ان جوزا در دو ساعة
این شش ساعة و ده دقیقه کم معلوم است که در ان وقت
سرطان طالع است چون سرطان خانه قمر است که قناه
وکاه ریز کنندن خوب است و همچنین چون منقلب است
بجهة رخت بریدن خوب است و علی هذا القیاس
بدان که بروج بعضی نحس اند مثل صاحب این برج
و بعضی سعد اند مثل صاحب حوت اماکاه باشد سعد
که برج از حیثیت صاحب خانه نحس است و از جهت سعد است
مثل حمل که از حیثیت این که خانه مریخ است و مریخ
نحس

نحس اصغر است بد است اما از حیثیت اینکه خانه شرف
افتاب است خوب است خصوص در وقتی که افتاب هم
در شرف خود بوده باشد مثلا نوزده روز از اول بهار گذشته
افتاب در شرف است اگر حمل طالع باشد در ان وقت و یا قمر
در حمل باشد بجهة امر بسیار خوب است خصوص بجهة رخت
بریدن چون منقلب است تقسیم بروج و صاحب انها
سعد و نحس بدین موجب است حمل خوب خانهای مریخ اند
و مریخ نحس اصغر است و چگونگی حال حمل گذشت اما
عقرب بسیار بد است چون خانه مریخ است و هبوط قمر
در وی است و برج ثابت که بجهة امری خوب است و ثور
و میزان خانه زهره است ثور بسیار خوب است چون
صاحب سعد اصغر است و خانه شرف قمر است و همچنین
میزان خوب است جوزا و سنبله خانهای عطارد است
و عطارد نه سعد است و نه نحس بلکه با سعد نگاه نظر داشته باشد
سعد است و با نحس نحس و همچنین است حالی ان دو برج
و سرطان خانه قمر است به تنهائی و اسد خانه افتاب است به تنهائی

چون اطلاق سعد و نحس بر شمس و قمر نکرده اند بلکه
انها را نیرین میگویند پس اعتبار زحل برج است
سرطان چون منقلب است نکته رحمت بریدن و اما اسد
که دوام و ثبات دران مطلوب نیست خوب است
و اسد چون ثابت است و اتش تجربه امری که ثبات
دران مطلوب است خصوصا کار اتش و قوی و حوت
خانهای مشتری بسیار خوب اند چون صاحب انها
سعد اکبر است و جدی و دلو خانهای زحل اند و انها
هم مثل صاحب نحس اند اما جدی چون برج خاکیست
بجهت زراعت کردن خوب است و دلو چون ثابت است
بجهت بعض امور ثابته خوب لکن بروج نحس بهیچ کار نباید
باشند و کوکب سعد در انها باشند پس بنسبت داخلم
خواسته باشی که بدانی که چه کوکب در اوست
از صفحه سیزدهم ملاحظه نما



## در تحقیق راس و ذنب

بدانکه در اکثر رسایل دیدم حکیم گفته اند که دو دایره عظیمه
باهم تقاطع نمیکنند مگر به تناصف که هر یک ان دیگری را
تنصیف میکند و از این دو تقاطع دو عقده حاصل میشود
که انها را عقدتین و جوزهرین میگویند و جوزهر لفظ
معرب جوزگره است بمعنی که جوزهرین که عبارتست از شمس
و قمر باشد هر دو داخل جوزهرین شدند عقده شمالی را راس
و عقده جنوبی را ذنب خوانند وگاه که ارض حایل شود
قمر منخسف میشود بواسطه انکه قمر جسمی است صیقلی و نور ان
مستفاد از شمس است و حایل شدن مانع از کسب نور قمر از شمس
گردیده است و اگر راس بطرف بالا واقع شود و ذنب
بطرف پایین لا محال شمس منکسف میشود زیرا که جرم قمر
مانع میشود و نمیگذارد که شعاع افتاب محسوس شود اگر
کسی سوال کند که شمس بزرگ است و قمر کوچک چگونه از شعاع
مانع میشود جواب اینست که قمر در فلک اول و شمس در فلک
چهارم و تیرهای کوچک نزدیک مانع از ملاحظه کوکب
بعید است

هو الله تعالی

در تعریف روش سیارگان چون ماه گویند آفتاب در سالی یکدور منطقة البروج
را طی میکند و قمر در بیست وهفت شبانه روز وثلث تمام میکند دوره
منطقة البروج را یعنی قمر در دو روز ونصفی در هر برجی قرار داشته باشد
بایستی در روزی یکدور را طی کند چرا در بیست وهفت شبانه روز همه را
طی میکند مطلب اینست که شمس وقمر را فرض میکنیم در نقطه
اول حمل که شمس در شبانه روزی یک درجه لکن قمر سیزده درجه طی میکند
که در عوض یکماه سیصد درجه را طی میکند چون که شمس بطیء السیر است
وقمر سریع السیر است تا که شمس یکماه را طی کند قمر یکدوره را طی کرده است
و در سیر باز بنقطه اول حمل وما سارت الشمس را هم طی میکند
بدین معنی که از حمل میکند در آن برجی که شمس طی کرده است
طی میکند و دوازده ماه بماند للشمس تحت الشعاع میشود
یعنی که قمر در آخر ماه دیدار نمیشود نزدیک شمس شعاع شمس
او را احاطه کرده است وقمر که دوازده درجه را طی کرد نزدیک
بآفتاب که در آن وقت مقارنه میشود یعنی شمس وقمر در
یک برج ویک درجه ویک دقیقه نزدیک هم شده اند در وقتی
که قمر دوازده درجه از شمس گذشت آنرا خروج شعاع میگویند یعنی
قمر از برج شعاع آفتاب بیرون آمده است موافق حرکت

فلک خود شرق میرود نهایت چون که حرکت فلک اعظم بخلاف حرکه خود است

این است که فلک اعظم از شرق بجانب مغرب میبرد شان این است که اول

شمس غروب میکند و بعد از غروب شمس قمر موافق حرکه فلک خود

از شمس گذشته است این است که قمر بعد از غروب افتاب محسوس میشود

در مرآید و دیدا میشود اینست تولیف حرکه بولان بدانکه ساعات

بر دو قسم است ساعات مستوی و ساعت معوج ساعت مستوی انست که شب و روز

مساوی باشند و ساعت معوج انست که شب علاحده و روز را

علاحده تقسیم می نمایند شب را دوازده ساعت و روز را دوازده ساعت

صورت نظر و تناظر نظر بر پنج قسم است

تثلیث و تربیع و تسدیس و مقابله و مقارنه اما تثلیث آنست

که دو کوکب در دو موضع باشند بنوعی که ثلث دور فلک

واقع شود میان انها که چهار برج باشد بجهت قسمت

چهار درجه سه ۱۲ تربیع آن است که دو کوکب در دو

موضع باشند که بعد انها از یکدیگر ربع دور فلک باشد

که سه برج می باشد بجهت قسمت سه درجه چهار ۱۲ و

تسدیس انست که دو کوکب در دو موضع باشد بحیثیتی

که سدس دایره فلک میان انها واقع شده باشد بجهت

قسمت شش در دو ۱۲ مقابله دو کوکب را

میگویند که بعد ایشان از یکدیگر نصف دور فلک

باشد و از جانب ایمن و از جانب ایسر هفت برج باشد

سدس

تسدیس تثلیث و تربیع هر یک بر دو قسم است ایمن و ایسر مقارنه آن است

که دو کوکب در یک برج و یک درجه و یک دقیقه جمع شده باشند و مقارنه بر سه

قسم می باشد اگر شد با مقارنه نیرین است انرا اجتماع میگویند و مقارنه

شمس را با کواکب خمسه متحیره احتراق میگویند و مقارنه هر یک از

کواکب سبعه سیاره را با راس و ذنب ... خوانند و مقابله

نیرین را استقبال گویند

بدانکه چون فلک قمر قمر را بحرکت خاصه خود بعد از انکه مقارن با افتاب شد

از مقارنه بخروج شعاع می اید یعنی بقدر دوازده درجه از مرکز افتاب

دور می شود چون مدار قمر بمنطقة البروج که مدار افتاب بر اوست

نمی شود بلکه در هر دوره دو دفعه مرور بمنطقة البروج می نماید و آن دو موضع

را راس و ذنب میگویند یعنی از منطقة البروج که تجاوز کرد اگر شمال

منطقه میل کرد ان موضع را راس میگویند و اگر جنوب میل کرد

ذنب میگویند پس لابد قمر بعد از خروج شعاع یا در شمال منطقة

البروج میباشد یا در جنوب ان است که در ایام نو بینند رمضان

المبارک عرض جنوبی و شوال الکرم عرض ... مثلا چون عرض ... در

کواکب است از منطقة البروج ... محقق بدان که بعد قمر از دایره

افق دارد چون منطقة البروج و معدل النهار هم از ان سمت ... است

خط از محاذی قمر اخراج میکنند البته هم بمنطقة البروج و هم بمعدل النهار
میرسند ما بین خط و دایره افق از معدل النهار و منطقة البروج
اعتبار میکنند به بینند که چه قدر از سی و سه و شصت درجه که هر دایره
بان منقسم می شود همان ما بین را از معدل النهار بعد معدل میگویند
و از منطقة البروج بعد سوی می نامند و اعتبار بر کیست اهل معدل
النهار است هر گاه از ده درجه قمر متجاوز است رویة می شود و الا
رؤیت نمی شود خلاصه از بعد معدل النهار استدلال بلند
و از منطقة البروج بروشنی همچنانکه می نویسند بلند ظاهر از منطقه
و اما طالع سال عالم چون اعتدال ربیعی حمل تحویل می شود چه در شب و چه در روز
دران وقت برجی از فلک طالع است و هفتم ان برج همان درجه
و دقیقه غارب و چهارم ان بتوالی برج تحت الارض و دهم ان
فوق الراس این چهار را اوتاد میگویند و هر برجی از اوتاد دو برج
در پهلوی ان اول ما یلی الوتد و دوم زایل الوتد می نامند و کواکب
کواکب سبعه دران برج میباشند و هر کدام که در برجیست می نویسند
و سهام را هم می نویسند و سهام دلیل بر حوادث عالم کون و فساد می باشد
و از ان هم قوی تر سهم السعادة و سهم الغیب می باشد این ها در بروج
می نویسند و هم صاحب برج که ذنب و راس هم می نویسند و از طالع سال و غارب
و رابع و عاشر استدلال بخوبی سال و بدی سال و گذران مردم دکانی

دارراه

و از زنان مثلا چون در برج طالع مشتری یا زهره و سهم اهل نظر سعد
بکوکب داشته باشد دلیل خوبی است و زحل و مریخ که باشند دلیل بدی است
و سهم اهل در سایر اوتاد معلوم استنباط کنی و برجهای اول فصول مثل حمل
که اول بهار است و سرطان که اول تابستان و میزان که اول پاییز و جدی که اول
زمستان است منقلب می نامند بسبب عدم استقامت و انقلاب ان فصل
ثانی و برجهای وسط چون ثور که وسط بهار و اسد وسط تابستان و عقرب
که وسط پاییز و دلو که وسط زمستان است ثابت بتقریب استقامت
دران فصل و عدم مخالطت فصل سابق و فصل لاحق و برجهای اواخر
فصول چون جوزا که اخر بهار است و سنبله که اخر تابستان و قوس
اخر پاییز و حوت اخر زمستان اینها را ذو جسدین میگویند
بسبب اختلاط ان با فصل لاحق گویا مرکب از دو جسد است
هر گاه سهام سعادت تا بند اگر دوام و ثبات دران مقصود است
روح ثابت و الا منقلب و ذو جسدین خوب است و بعد از احاطه اهل
و خاک و گل روح کلمه زراعت خاک و کلمه اهنگر آتش و کلمه اب سقای آب را
و کلمه چاه و کاریز اگر

ادیه از محلقه لا سر سوداوود بنده کتر بن ...

| | | |
|---|---|---|
| حاف لنه و | مسقل قاچی | مجری قوده بن |
| ٢ دانه | دانه | لید |
| ا.ف | اید | |
| کاسه باقرجه | مسقل بارز | مجری ٢ جوفت |
| | لید | اید |
| شفافه | اشقاب | اهو سینی |
| احمد افا | لید سته تیم | دانه |
| | لید ق | ا.ف |
| کاسه قباب | قوری بزرک | پیاله تعلیق |
| هودار ٨ | هودار | پیاله جار |
| وصله | ا.ف | دانه |
| | | اید |
| تعلیق بلور | | |
| ٣ دانه | | |
| ا.ف | | |

[illegible]

دلو با دالف

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله
الطاهرین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
اما بعد چنین میگوید عبد فانی عبد الصمد بن
محمد حسین الهمدانی که چون در این ایام جمعی از خواص و
عوام بسبب آنکه شنیده بودند که شیخ اجل اوحد
الشیخ احمد الاحسائی انار الله برهانه ورفع فی الخلد
اعلامه فرموده اند که در کتاب خدا و احادیث آل محمد
علیهم السلام علم بخدا نسبت داده شده که نمیشود
که آن علم منسوب بعین ذات احدی خدا باشد ولا بد
بایست در امکان باشد و از مقدم منسوب بایشان

از قوه

از قوه تدبر یا از عدم انس بکلمات ایشان هم چه فهمیده
بودند که ایشان خدا را عالم باشیاء قبل از وجود اشیاء
در وقت و مکان خود نمیدانند و علم خدا را مسبوق بجهل
میدانند لسان طعن گشوده هتک حرمت علمای اعلام
و شیعیان والامقام را که بایشان منسوبند مینمودند
با آنکه مودت شیعیان و احترام علمای ایشان از
ارکان دین و ایمان است و باین سبب جمعی کثیر در
ضلالت و حیرت افتادند یکی از اجل اعیان و اعظم
بزرگان والاشان که نور ایمان در ضمیر منیرشان مکنون
بود نور ایمانشان بحرکت آمده طالب شدند که بر حقیقت
مطلب واقف شوند تا آنکه بقدر امکان اهل اهوا و اغرا
نمی فرمایند و لسان طعن ایشان را بسته قطع نمایند
و ظن خیر باین قلیل البضاعة برده بتوسط یکی از
برادران ایمانی بشرح این مسئله اشاره فرمودند
و چون اطاعت ایشان لازم بود خاصه در امثال
این امور که بر هر بصیری لازم است که بقدر امکان
سعی و اهتمام در اظهار برهان حق نماید تا آنکه

از برای احدی حجتی باقی نماند و هلاک هالک و نجات
ناجی از بینه باشد انشاء الله الاحد الاعلی با کمی متاع قدم
در این میدان نهادم و چون ان الله عند ظن کل
امرء امید دارم بفضل خدا که بیان وافی بیان
متعارف اهل زمان در این مسئله عطا فرماید که جهت
خفائی از برای ایشان و طالب حق باقی نماند چون
هر مسئله تا از هم دور نشود و مفصل نگردد و محل کلام و نزاع
محقق و ظاهر نشود منکشف نمیگردد فصولی چند قرار
داده شد تا در هر فصل جهتی از جهات مسئله مفصل
و ظاهر گردد و لا حول و لا قوة الا بالله فصل
در بیان محل کلام بدانکه اختلافی در بین علمای شیعه در اینکه
صفات خدا عین ذات است نیست و همه معتقدند
در اینکه از برای خدا علمی که عین ذات است ثابت است و
نزاع ندارند هم چنانکه حضرت صادق علیه السلام
میفرماید لم یزل الله عز و جل ربنا و العلم ذاته و لا
معلوم و السمع ذاته و لا مسموع و البصر ذاته و لا مبصر
و القدرة ذاته و لا مقدور و مرحوم شیخ انار الله برهانه

[illegible]

و در شرح عرشیه بعد از کلام مرحوم اعلی الله مقامه میفرماید
اقول اعلم ان المعروف من مذهب اهل البیت
علیهم السلام عینیة صفاته تعالی بمعنی انها هی هو عز
و جل و هو مذهب اتباعهم من شیعتهم و هذا عندهم مما
لا ریب فیه و هم چنین اختلافی در بین متکلمین در اینکه
علم خدا مسبوق بجهل نیست نیست بلکه ضروری جمیع
متکلمین است که هر کسی علم خدا را مسبوق بجهل بداند
از جمله متکلمین خارج است و هم چنین کلامی در این
نیست که علم خدا باشیاء زیاد نمیشود و همه
متکلمین معتقدند که از برای خدا علم تازه بجهت ایجاد
خلق حاصل نمیشود هم چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام
در خطبه میفرماید احاط بالاشیاء علما قبل کونها فلم
یزدد بکونها علما علمه بها قبل ان یکونها کعلمه بعد تکوینها و
هم چنین نزاعی در اینکه علم خدا سابق بر مشیت است
و مشیت بعلم حاصل شده است نیست هم چنانکه امام علیه السلام
میفرماید فبعلمه کانت المشیة و بمشیته کانت الارادة
و بارادته کان التقدیر و بتقدیره کان القضاء و بقضائه

کان الامضاء والعلم یتقدم المشیة والمشیة تابعة والارادة
تابعة والتقدیر واقع علی القضاء بالامضاء و مرحوم شیخ
اعلی الله مقامه بعد از کلامی که نقل شد بفاصله صفحه میفرماید
وکل شیء منهما ای من آثار الافعال لایکون الا بعلمه ومشیته
وارادته وقدره وقضائه وباذن منه تعالی واجل وکتاب
و شکی نیست دراینکه علمی که جمیع قائلین بالله از اهل ملل ونحل
ومرد وزن وبزرگ وکوچک وعوام وخواص از برای خدا
اثبات میکنند علمیست که مفاد او غیر مفاد قدرة وحیات
وغنی وقدم است که در زبان فارسی از او تعبیر بدانستن
میکنند که مقابل جهل ونادانستن است زیرا که اثبات چیزی
از برای چیزی فرع شناختن موضوع ومحمول است وبدون
معرفت موضوع ومحمول اثبات ونفی غیر معقول است
وبالضروره آنچه کل خلق از علم میفهمند همان چیزیست
که در لغت فارسی تعبیر از او بدانستن میکنند که معنی
فعلی مصدریست پس بضرورة جمیع قائلین بالله
علم بمعنی دانستن که مقابل جهل ونادانستن وغیر حیات
وقدرة است از برای خدا ثابتست واحدی از

ازقائلین

ازقائلین بالله در این شکی وتأملی ندارد وشکی در این
هم نیست که اگر کسی این علم بمعنی دانستن را علم
فعلی بگوید بجهة اینکه معنی فعل ومصدر در آن مأخوذ است
مخالفتی با اهل اسلام واهل لغت نکرده ومطابق لغت
عرب تکلم نموده واگر کسی براو طعن بزند که چرا علم بمعنی
دانستن را علم فعلی گفتی از جاده انصاف بیرون رفته
و درازگی کرده است ودراین است که این علم فعلی بمعنی
دانستن که مفاد او غیر مفاد قدرة وحیات وقدم است
وبضرورة اهل اسلام وقائلین بالله از برای خدا
ثابت است وزیاد نمیشود وبعد از جهل از برای خدا
ثابت نیست ودر مشیة خدا اشکالی است آیا علمی
آن علمی است که بضرورة مذهب شیعه عین ذات است
یگانه خدا است یا اینکه غیر ذات خدا است ودر امکانی
مثل اینکه قیامی که مبدء اشتقاق قائم است با اینکه
قائم غیر زید نیست عین زید نیست وفعل او است
مرحوم شیخ اعلی الله مقامه دانا رهانه میفرمایند این
علم فعلی که بمعنی دانستن است وبضرورة اهل اسلام

از برای خدا ثابت است و مسبوق بجهل نیست و ثابتی
بر شیئی است و زیاد نمیشود یعنی علمی که بضرورة مذهب شیعه
عین ذات خداست نیست و در امکان است نه انکار
علم ذاتی که بضرورة مذهب شیعه عین ذات یگانه خداست
دارند و نه انکار اینکه علم خدا باشیاء قبل از ایجاد اشیاء
ثابت است دارند و نه انکار اینکه علم خدا بعینه از ذات
خداست دارند جمیع را معتقدند و مع ذلک علم فعلی که
بمعنی دانستن است در امکان میدانند و هم چنین کلام و
و اختلافی در اینکه ذات یگانه خدا بذاته فی ذاته عالم است
به بودن هر چیزی در وقت خود و مکان خود نیست و مرحوم
شیخ اعلی الله مقامه در جمیع کتب خود نوشته اند که ان الله
فی الازل عالم بالاشیاء فی اماکنها و اوقاتها و مراد از ازل
جز ذات خدا نیست و هم چنین کلامی در این نیست و از
جمله بدیهیات کل عقول است که علم داشتن به بودن
چیزی در مکانی و وقتی که آن چیز در آن مکان و وقت نباشد
جهل است نه علم مثل اینکه کسی بگوید که علم دارم باینکه استاد
بقالی که در حمام همدان نشسته و بکار حمامی بودن خود مشغول است

در دار الخلافه

و در دار الخلافه در سریر سلطنت نشسته و تاج سلطنت
بر سر گذاشته و بامور مملکت داری مشغول است و در حینیکه در همدان
در حمام نشسته و بالضروره این شخص در نزد هر کسی جاهل است
بعد از آنکه این نوع از علم جهل شد پس بلا کلام سلب این نوع از
علم از خدا اثبات علم است چنانکه خدا از خود سلب کرده در کلام
اتنبئونه بما لا یعلم پس بلا کلام سلب کردن علم به بودن اشیاء در ذات
یگانه خدا و بودن ذات خدا محل اشیاء و ظرف اشیاء سلب جهل
و اثبات علم است نه اثبات جهل و سلب علم هم چنانکه [illegible]
بر یکبار برای خدا از خدا اثبات علم است و سلب جهل اینست که مرحوم
شیخ اعلی الله مقامه و انار برهانه در شرح عرشیه میفرمایند قوله
هو تعالی عالم بها ای بالاشیاء فی الازل اقول از لیس شیء منها
فی الازل فیکون عالما بها ای بکونها فی الازل و در این قول احدی
از مسلمین و ملیین و عقلاء با ایشان مخالف نیستند تمام عقلاء
متفقند باینکه علم داشتن به بودن چیزی در مقامی که خود نیست در
آن مقام ممتنع و محال است جهل است و تنزیه کردن خدا از او لازم
و تمام عقلاء هم متفقند در محال و ممتنع بودن بودن ذات خدا
محل و مقام از برای حوادث و اشیاء بوده است از اینجاهی که [illegible]

و نا طرا در کتب خود غلط در علم ضعیف را مجملی اینکه مسبوق بجهل ندیدند و از
ذوات امکانیه و نهایات او غافل شده یعنی علم احدی خدا که از
ذوات امکانیه و حدود و نهایات منزه و مبراست نشناختند و مرحوم
شیخ اعلی الله مقامه را با اینکه دیدند که آن بزرگوار علم احدی خدا را
محیط بهمین علم ضعیف که خود غایة الغایات و از نشناختند میدانند و دا
رای او در ملک کفند که ایشان تصغیر عظمة الله نموده از حد تعطیل
خارج شده اند و مثل ایشان بعینه مثل غلاة است که بعضی آثار
صفات فعلیه الهیه را از ائمه علیهم السلام مشاهده نمودند و از
حدود امکانیه آنها غافل شده ائمه علیهم السلام را خدا دانستند
و شیعه را بواسطه اینکه آن صفات را در خور عظمة و جلال خدا
نمیدانند و خدا را دارای آن صفات در ملک میدانند و محل
ان صفات را عبید و محل معرفت خدا میدانند مصغر عظمة
الله و معطله میدانند نمیدانم چرا تدبر نمیکنند و انصاف نمیدهند
و اعجب از این اینست که بان بزرگوار نسبت میدهند که خدا را
عالم باشیاء قبل از کون نمیدانند و در مقام علم ائمه علیهم
السلام عالم بما کان و ما یکون میدانند خدا ایشان را توفیق بدهد
که نظر کنند و انصاف بدهند تا اینکه بر ایشان کلام حق ظاهر گردد

دارند و لجاج

و از عناد و لجاج با اهل حق دوری کنند اللهم لا تزغ قلوبنا بعد از
هدیتنا و چون معلوم شد که اشتباه که در مقام رد بر آن بزرگوار
در آمده از اینجهت که علم ایشان را ندانسته اند و هر بیچاره بجاهل
محض نسبت داده که از وهابی و اشاعره [illegible] و جهوال و دار
افتاده اند بایست اجزاء کلام ایشان را یک یک شرح کنیم تا
اینکه حقیقت مطلب ایشان [illegible] و عوام ظاهر گردد و بر جناب
الضعف مشتبه نماند و لهذا ارخیم که تمام آیات قرانیه و احادیث
آل پیغمبر صلی الله علیه و آله که مطابق با مذهب ایشان است و مذهب ایشان
مطابق با ضروریات عقول مستقیمه منتزه منوّر از آل محمد
علیهم السلام است فصل در بیان مراد از صفات
ذاتیه خدا که ضروری مذهب شیعه است که آن صفات عین
ذات یکتای خدا هستند بدانکه ذات یکتای خدا با نهایت
مسمی احدیت است و در او حیثی و حیثی و جهتی و جهتی و اعتبار و
اعتباری نه در خارج و نه در ذهن و نه در نفس الامر نیست زیراکه هر
هر چیز که در آن ابدا اعتبار چه اعتبار خارج و چه اعتبار ذهنی
و چه اعتبار نفس الامر در وجه باشد بحسب آن فرع ترکیب است
بعلة اینکه اعتبار ذهنی و نفس الامر اگر مخالف خارج باشد کذب

و بی اعتبار است و هر مرکبی محتاج و حادث است پس ذات یگانه خدا
بسیط مطلق و غیر متناهی و غیر محدود است و تجزی منتفی است
یعنی از برای ذات خدا ثانی و ثالث نیست هم چنانکه امیر المؤمنین علیه
السلام فرمایند من ثنّاه فقد ~~فقد~~ جزّاه و من جزّاه فقد جهله
بعلت اینکه اگر از برای ذات یگانه خدا ثانی و ثالث باشد لا محاله
دو جهت در او موجود است جهة ما به الاشتراک و جهة ما به الامتیاز
و بالضروره هر ذو جهتین حادث و محتاج است پس از برای ذات
خدا مفاهیم مختلفه نباشد زیرا که اگر مفاهیم مترادفه با مصداق
باشد بالضروره ترکیب را مستلزم است و اگر مخالف مصداق
باشد از اعتبار ساقط و کذب است زیرا که در صورت مخالفت
مفهوم با مصداق مفهوم مفهوم آن مصداق نخواهد بود پس
از برای ذات احدیت خدا بالضروره مفاهیم مختلفه نیست
که باعتبار مفهومی موصوف و باعتبار مفاهیم دیگر صفات باشد
بعلت اینکه اگر اختلاف مفاهیم ~~مختلفه نیست که باعتبار مفهومی~~
واقعیت داشته باشد لازم میاید که در ذات احدی خدا جهات
و اعتبارات عدیده باشد که منافی با بساطت و احدیت ذات
است پس بالضروره مفاهیم صفات ذاتیه خدا مخالف با مفهوم ذات

نیست و عینی

نیست و مفهوم هر یک از صفات مخالف با مفهوم دیگر نیست
پس مفهوم ~~علم ... و عینی مفهوم ذات موصوف است~~ علم ذاتی
عینی مفهوم قدرة ذاتی و عینی مفهوم حیوة ذاتی و عینی
مفهوم احدیت ذاتی و عینی مفهوم ذات موصوف است بعلت
اینکه اگر مخالف باشند مخالف مصداق که عینی ذات احدی خدا
باشد خواهند بود و همینکه مخالف باشند از اعتبار اهل اعتبار ساقط
اند بعد از آنکه از برای ذات احدی خدا ثانی و ثالث نباشد و در او
اعتباری و اعتباری و جهتی و جهتی نشد و اعتبار مفاهیم مختلفه از او
در نزد اهل اعتبار از اعتبار ساقط شد بالضروره در ازل که عینی
ذات خدا است و جهتی از جهات مغایره با ذات احدی ندارد
و از قبیل زمان که وقت عالم اجسام است و دهر که وقت عالم
جبروت و ملکوت است و سرمد که وقت عالم امر است نیست و ثبوت
کل ما سوی الله در او بهر نحوی از انحاء ثبوت ممتنع و محال است
حمل شیء بر شیء دیگر متصور و ممکن است بواسطه اینکه در هر حملی
ثبوت محمول و موضوع در ظرف حمل و مغایرة محمول با موضوع
و لو مفهوما لازم است پس اگر حمل در خارج باشد باید که موضوع
و محمول در خارج باشند و اگر در خارج نباشند یا یکی در خارج

باشد در دیگری نباشد کدام کذب و باطل است مثلا اگر گوئی زید
قائم در خارج زید نباشد یا زید باشد و قیام او نباشد
کاذب و کلام صادق ازین اعتبار ساقط است و اگر حمل در زمانی باشد
بایست موضوع و محمول هر دو در زمانی ثبوت داشته باشند
تا حمل صادق باشد و هم چنین اگر حمل در زمان باشد ثبوت محمول
و موضوع در زمان لازم است و اگر در دهر باشد ثبوت هر دو
در دهر لازم است و بایست محمول در موضوع دهری باشند و اگر
در سرمد است بایست موضوع و محمول سرمدی باشند و در سرمد
ثابت باشند و اگر در ازل باشد بایست موضوع و محمول ازلی
باشند تا حمل ازلی صحیح باشد و الا باطل خواهد بود و ازاین جهت
که اگر کسی بگوید که زید قائم فی ذاته غلط گفته و کلام صحیح این
که بگوید که زید در مقام ذات نه قائم است نه قاعد چون مسدود
محمول که قیام و قعود باشد در مقام ذات زید نیست پس در حینی که
زید قائم است و از برای او قیام ثابت است گفتی زید قائم فی ذاته
کذب و باطل است و گفتی انه لیس بقائم فی ذاته حق و صحیح است
چون ثبوت قیام در مقام ذات ممتنع و محال است و ذات
در مقام قیام اظهر از قیام است هم چنانکه در بعضی از طرق نه حمل

بگو

می شود بایست محمول در آن ظرف ثبوت داشته باشد تا حمل
صحیح باشد بایست متعلق محمول هم در آن ظرف ثبوت داشته
باشد تا حمل کذب نباشد و بواسطه اینکه در صورتیکه محمول متعلق
داشته باشد مقید است و مطلق نیست و ثبوت مقید بسته
بثبوت قید است اگر قید ثابت است مقید هم ثابت است و الا فلا
و ازاین جهت است که اگر کسی بگوید زید ضارب عمرو و اگر عمرو موجود نباشد
کاذب است هر چند که زید و ضرب باشند بواسطه اینکه محمول که ضرب است
مطلق نیست تا حاجت بثبوت عمرو نباشد و هم چنین
اگر بگوئی زید ضارب فی الدار محمول ضرب مطلق نیست ضرب مقید است
و ثبوت شیء بسته به ثبوت قید است اگر ضرب در دار ثبوت دارد
صدق است و الا فلا اگر چه ضرب ثبوت داشته باشد و در سوق
موجود باشد بعد از اینکه ظاهر شد که ثبوت چیزی از برای چیزی در ظرفی
وقتی صحیح است که موضوع و محمول و متعلق محمول اگر از برای محمول
متعلق باشد در آن ظرف ثبوت داشته باشند و معلوم شد که ازل
نفس ذات است و مغایرتی با ذات بوجهی از وجوه ندارد
و بالضروره حوادث و ممکنات در ازل نیستند یعنی در نفس
ذات و عین ذات نیستند پس بالضروره علم متعلق بکارات

که مقید است ازلی و نفس ذات نخواهد بود چون باین دره مقید غیر
مطلق است و ما هو هوی مقید غیر ما هو هوی مطلق است پس کسانیکه
علم مقید را عین ذات خدا میدانند خدا را از کمال مطلق تعطیل
نموده اند و در حقه تشبیه واقع شده از جهتی چنین اگر کسی علوم
مقیده را از خدا منسلب کند و علم خدا را محیط باشیا نداند
وهم خدا را از مطلق کمال تعطیل نموده و در تشبیه واقع است زیرا
که علم کر جمیع علوم در تحت او باشد و [illegible] ظاهر است مقید است
و از احدیت والطلاق بیرون است پس خلق برزخ از حد تعطیل
و تشبیه کسی است که جمیع علوم مقیده را در امکان بداند و خدا را
دارای آنها در ملک پس سلب علوم مقیده در عالم الطلاق
در عین اثبات آنها در ملک عین توحید و خروج از حد
تعطیل و تشبیه است اینست که شیخ مرحوم اعلی الله مقامه میفرمایند
قولک ان الله عالم بالاشیاء فی الازل لیس بصحیح بواسطه
اینکه در این قول ظرف محل ازل است که نفس ذات باشد
و محل در ازل و فرض صحیح نیست که موضوع و محمول و متعلق
محمول هر سه در ازل باشند و باین دره متعلق محمول که ممکنات
است محال و ممتنع است که در ازل ثبوت داشته باشند

بدانکه مصدر

مصدر را دو معنی است لغوی و اصطلاحی مصدر در لغت بازگشتگاه
ابل و غنم را گویند و در اصطلاح المصدر ما یصدر عنه الافعال
یعنی مصدر چیزیست که صادر شود از او فعلها

اصل

را هم دو معنی است لغوی و اصطلاحی اصل در لغت بیخ و بن
هر چیز را گویند و در اصطلاح الاصل ما یبنی علیه شیء غیره
یعنی اصل در اصطلاح چیزیست که بنا نهاده کنند بر او چیزی که غیر او است
مثل پایه است دیوار که بنا نهاده بکند بر او دیوار

کلام

کلام را هم دو معنی است لغوی و اصطلاحی کلام در لغت ما یتکلم به
الانسان را گویند یعنی کلام چیزی که تکلم میکند با او انسان و در
اصطلاح الکلام ما ترکب من الکلمتین بالاسناد یعنی کلام
چیزیست

---

چیزیست که مرکب شود از دو کلمه با اسناد مثل زید قائم که مرکب است
از دو کلمه که زید و قائم باشد و اسناد کیا را که قائم باشد بدیگری که زید باشد داده

و از مصدر نه وجه باز میگردد ماضی مستقبل
امر نهی نفی جحد استفهام
اسم فاعل اسم مفعول و از ماضی چهارده
وجه باز میگردد شش مغایب و مغایبه را بود و شش
مخاطب و مخاطبه را بود و دو حکایت نفس متکلم را
بود اما آن شش که مغایب و مغایبه را بود سه مذکر
را بود و سه مونث را و اما آن سه که مذکر را بود چون
نَصَرَ نَصَرَا نَصَرُوا نصر

و اما آن شش که مخاطب و مخاطبه را بود سه مذکر را بود
و سه مؤنث را اما آن سه که مذکر را بود چون نصرتَ
نصرتما نصرتم

نصرتَ

[illegible]

نصرتما

[illegible]

نصرتم

[illegible]

نصرتِ

[illegible]

واو بالتقاء ساکنین بیفتاد نصرتم شد نصرتم بر وزن فعلتم نون فاء الفعل صاد عین
الفعل را لام الفعل تم علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل است نصرتم صیغه جمع مذکر مخاطب است
از فعل ماضی از ثلاثی مجرد صحیح و سالم مثبت از برای فاعل نصرتم بفارسی یاری کردید
شما جمع مردان حاضر در زمان گذشته و اما آن سه که مؤنث مخاطبه را
بود چون نصرتِ نصرتما نصرتنّ

نصرتِ

[illegible]

نصرتما

[illegible]

نصرتنّ

[illegible]

و اما ان دو که حکایت نفس متکلم را بود چون نصرتُ نصرنا

## نصرتُ

در اصل نصر بود مفرد مذکر غایب بود خواستیم که متکلم وحده ازاو بنا کنیم
تاء مضمومه که علامت متکلم وحده و هم ضمیر فاعل بود در اخرش در آوردیم
وما قبل تا را ساکن کردیم نصرتُ شد بر وزن فعلتُ نون فاء الفعل
صاد عین الفعل را لام الفعل تاء مضمومه علامت متکلم وحده و هم
ضمیر فاعل است نصرتُ صیغهٔ متکلم وحده است از فعل ماضی ثلاثی
مجرد صحیح و سالم مبنی از برای فاعل نصرتُ یعنی یاری کردم من یکمرد
و یا یکزن در زمان گذشته

## نصرنا

و از فعل مضارع نیز چهارده وجه باز میگردد شش مغایبت و مغایبه را
بود و شش مخاطبت مخاطبه را بود و دو حکایت نفس متکلم را بود
اما ان شش که مغایبت و مغایبه را بود چون ینصر ینصران ینصرون

## ینصرُ

در اصل نصر بود مفرد مذکر غایب از فعل ماضی خواستیم که مفرد مذکر غایب ازاو بنا کنیم
فعل

فعل مضارع یا که حرف مضارع بود در اولش در اوردیم فاء الفعلش را ساکن عین
الفعلش را مضموم و اخرش را بعامل معنوی مرفوع ساختیم ینصرُ شد بر وزن یفعل یاء حرف
مضارع نون فاء الفعل صاد عین الفعل را لام الفعل ضمیر در او مستتر با فاعلش ینصرُ
صیغهٔ مفرد مذکر غایب است از فعل مضارع صحیح و سالم مبنی از برای فاعل ینصرُ یعنی یاری میکند
یکمرد غایب در زمان حال یا استقبال

## ینصران

## ینصرون

و اما ان سه که هفت را بود چون تنصر تنصران ینصرن

## تنصران

دراصل تنصر بود مفرد مؤنث بود خواستیم که تثنیه ازاو بنا کنیم الف که علامت تثنیه
وهم ضمیر فاعل بود با نون عوض رفعی در آخرش در آوردیم تنصران شد بروزن تفعلان تا
تا حرف مضارع نون فاء الفعل صاد عین الفعل را لام الفعل الف علامت تثنیه و نون
عوض رفعی است که در مفرد بود تنصران صیغه تثنیه مؤنث غایبه است از فعل مضارع
یعنی یاری میکنند دو زنان غایبه در زمان حال یا استقبال ~~واما آن شش~~

## ~~که مخاطب و مخاطبه بود~~ ینصرن

دراصل ینصر بود مفرد مذکر بود خواستیم که جمع مؤنث غایبه ازاو بنا کنیم نون مفتوحه که علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل است بود در آخرش در آوردیم و ماقبل نون را ساکن کردیم ینصرن شد بروزن یفعلن یا حرف مضارع نون فاء الفعل صاد عین الفعل را لام الفعل نون علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل است ینصرن جمع مؤنث غایبه است از فعل
مضارع ینصرن یعنی یاری میکنند جماعت زنان غایبه در زمان حال یا آینده

اما آن شش که مخاطب و مخاطبه را بود سه مذکر را بود و سه
مؤنث را واما آن سه که مذکر را بود چون تنصر تنصران

## تنصر تنصرون

مثل تنصرین که پیش گذشت میسازی اما اینجا میگوئی صیغه مفرد مذکر مخاطب است
از فعل مضارع یعنی یاری میکنی تو ای مرد حاضر در زمان حال یا استقبال

## تنصران

هم مثل آن تنصران است فرق است که این تنصران تثنیه مذکر مخاطب است
ومعنیش هم یعنی یاری میکنید شما دو مردان حاضر در زمان حال یا استقبال

## تنصرون

دراصل تنصر بود مفرد مذکر مخاطب بود خواستیم که جمع مذکر مخاطب ازاو بنا کنیم واو
که علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل بود با نون عوض رفعی در آخرش در آوردیم تنصرون شد
تا حرف مضارع نون فاء الفعل صاد عین الفعل را لام الفعل واو علامت جمع
و ضمیر فاعل است و نون عوض رفعی است که در مفرد بود واما آن سه که مؤنث را بود
چون تنصرین تنصران تنصرن تنصرین دراصل تنصر بود مفرد مذکر بود خواستیم که مفرد
مؤنث ازاو بنا کنیم یا که علامت مفرد مؤنث مخاطبه بود با نون عوض رفعی در آخرش در آوردیم و ماقبل یا را
کسره دادیم تنصرین شد بروزن تفعلین تا حرف مضارع نون فاء الفعل صاد عین الفعل را لام الفعل
یا علامت مفرد مؤنث مخاطبه و ضمیر فاعل است و نون عوض رفعی است که در واحد بود تنصرین صیغه مفرد مؤنث
مخاطبه است از فعل مضارع ثلاثی مجرد صحیح و سالم مبنی از برای فاعل تنصرین یعنی یاری میکنی تو ای زن حاضره
در زمان حال یا آینده تنصران ساختنش پیشتر گذشته بهمان طور سابق است تنصرن
دراصل تنصر بود مفرد مذکر مخاطب بود خواستیم که جمع مؤنث مخاطبه ازاو بنا کنیم نون که علامت جمع مؤنث
و ضمیر فاعل بود در آخرش در آوردیم و ماقبل نون را ساکن کردیم تنصرن شد بروزن تفعلن تا حرف مضارع
نون فاء الفعل صاد عین الفعل را لام الفعل نون علامت جمع و ضمیر فاعل است تنصرن صیغه
جمع مؤنث مخاطبه است از فعل مضارع صحیح و سالم مبنی از برای فاعل تنصرن یعنی یاری میکنید جماعت
زنان حاضره در زمان حال یا آینده واما آن دو که حکایت نفس متکلم را بود
چون انصر ننصر

## انصر

دراصل تنصر بود مفرد مذکر مخاطب بود از فعل امر خواستیم که متکلم وحده بنا کنیم از فعل مضارع
همزه مفتوحه که علامت حرف مضارع و علامت متکلم وحده بود در اولش در آوردیم [illegible] الفعلش
ساکن [illegible] ولام الفعلش را بعامل معنوی مرفوع ساختیم انصر شد بروزن افعل همزه حرف
مضارع نون فاء الفعل صاد عین الفعل را لام الفعل انصر صیغه متکلم وحده است از
فعل مضارع ثلاثی مجرد صحیح و سالم مبنی از برای فاعل انصر یعنی یاری میکنم من یک مرد
یا یک زن در زمان حال یا استقبال

بنصر

در اصل نَصَرَ بود مفرد مذکر غایب بود خواستیم که متکلم مع الغیر از او بنا کنیم از فعل
مضارع نون مفتوحه که حرف مضارع بود در اولش در آوردیم فاء الفعلش را ساکن و آخرش را
بعامل معنوی مرفوع ساختیم نَنْصُرُ شد بر وزن نَفْعُلُ نون مفتوحه حرف مضارع ~~صار فاء الفعل~~
نون ساکن فاء الفعل صار عین الفعل را، لام الفعل نَنْصُرُ صیغهٔ متکلم مع الغیر است از فعل
مضارع ثلاثی مجرد صحیح سالم مبنی از برای فاعل کند نَنْصُرُ یعنی یاری میکنیم ما مردان
و زنان و جمع مردان و جماعت زنان در زمان حال با استقبال

از زمانی که خدمت جناب میرزا محمد [illegible] داود رفتم
بعد از وضع محاسبه [illegible]
آنچه از بابت اجرت [illegible] امانت گرفتم از اول
غره ربیع المولود ۱۲۸۹

روز [illegible] دفعه [illegible] دفعه [illegible] دفعه [illegible] دفعه [illegible]

[illegible]

[illegible] خانه [illegible] کرفتم

کندم [illegible] کهنه [illegible]

[illegible]

جو [illegible] دفعه — جو [illegible] دفعه — جو [illegible] دفعه

[illegible] — الف [illegible] — [illegible]

جو [illegible] دفعه — [illegible] — [illegible]